

علم جامعه شناسی در ایران از منظر جامعه شناسان ایرانی

حمید پارسانیا^۱
علی اسکندری نداف^۲

چکیده

این مقاله در چارچوب «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» به بررسی خودانتقادی‌های جامعه‌شناسان ایرانی در مورد وضعیت علم جامعه‌شناسی در ایران اختصاص دارد. برای این کار، با بهره‌گیری از ایده‌ی مرتون، جامعه‌شناسی در ایران به مثابه یک «اجتماع علمی» شناسایی شده، همچنین داده‌های این پژوهش با مراجعه به آراء و نظرات خود جامعه‌شناسان ایرانی گردآوری شده است. در این پژوهش از روش تحلیل کیفی تلخیصی برای تحلیل خودانتقادی‌های درونی متون استفاده می‌شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که فقدان مسئله‌محوری، پوزیتیویسم محوری، فقدان چارچوب نظری، عدم زیست‌اندیش‌مندان در جامعه‌ی ایرانی و بی‌ارتباطی با جامعه مدنی و قصور عاملان علوم اجتماعی از سوی جامعه‌شناسان ایرانی به عنوان مشکلات اصلی این علم در ایران معرفی شده است. همچنین، برخی نبود استقلال، آزادی و غیربومی بودن را از دیگر مشکلات این علم در ایران می‌دانند. این مقاله با رجوع به الگوی تحلیلی ترنر در مورد وضع جامعه‌شناسی در آمریکا نشان می‌دهد که این ویژگی‌ها به بعد هنجاری هرگونه فعالیت در اجتماع علمی جامعه‌شناسی در ایران بدل شد و عبور از این شرایط هنجارین، نیازمند پیوند مجدد اجتماع علمی جامعه‌شناسی در ایران با نوع زیست خاص جامعه ایران و مشارکت در برنامه‌های اصلاح اجتماعی است. واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی ایران، اجتماع علمی، خودانتقادی، پوزیتیویسم، مسئله‌محوری، اصلاح اجتماعی، جامعه‌ی ایران.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) h.parsania@ut.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران alieskandari.ma@gmail.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

علوم اجتماعی در ایران از سال ۱۳۱۳ شمسی، همزمان با تأسیس دانشگاه تهران در قالب عنوان درسی علم الاجتماع، شروع به کار کرد. البته بعد از ادغام دو مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی و تحقیقات تعاون تبدیل به دانشکده شد. در ابتدا علوم اجتماعی با رویکرد آمریکایی وارد ایران شد. در ادامه اما به دلیل جایگاه ویژه‌ی ایران در میانه دو بلوک غرب و شرق کم‌کم ادبیات مارکسیستی و چپ نیز وارد جامعه‌شناسی ایران شد. اما بعد انقلاب، رویکردهای آلمانی و فرانسوی نیز جای خود را باز کردند. پس از انقلاب و مخصوصاً پس از جنگ تحمیلی به دلیل نیاز کشور به توسعه و سازندگی این رویکردها به حاشیه رفته و همان رویکرد آمریکایی مخصوصاً ناظر به مسئله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری به مرکز توجهات بازگشت. در ادامه نیز متناسب با شرایط و توجهات سیاست‌گذار رشته‌هایی به این دانشکده اضافه شد. از رشته توسعه تا مطالعات جوانان، زنان و دانش اجتماعی مسلمین. از همین مسئله می‌توان فهمید از ابتدا علوم اجتماعی در ایران به دنبال حل مسئله بوده است. به نحوی که به فراخور نیاز، این رویکرد وجود داشته که اندیشمندان و سیاست‌گذاران ایرانی مسائلی را به علوم اجتماعی عرضه کنند و به دنبال جواب در میان این نظرات بوده است. اما بعد از مدتی که جامعه‌شناسی ایرانی به بلوغی رسید و مدتی هم از تأسیس‌اش گذشته بود، نتوانست نقش جدی در ایران بازی کند. از این لحاظ بود که جامعه‌شناسی ایرانی به طرق مختلف مورد نقد واقع شد. بنابراین بررسی این موضوع که چرا جامعه‌شناسی ایران نتوانست آن‌طور که باید موفق باشد، مسئله‌ی مهمی است. همچنین، این مسئله که خود جامعه‌شناسان ایرانی چه دلایلی برای این عدم موفقیت ذکر می‌کنند؛ می‌تواند راهگشا باشد. آسیب‌شناسی خودگفته جامعه‌شناسان از مسائل این علم به دلیل اشرافی که بر مسائل دارند، می‌تواند در اصلاح مسیر و ارائه راه‌حل ما را کمک کند.

تاکنون، مواضع انتقادی متفاوتی در مورد وضع علم جامعه‌شناسی و مراکز آموزشی آن در ایران مطرح شده است. این انتقادات گاه ذیل نقد کلی‌تر اوضاع علم جدید یا دانشگاه، یا به طور خاص‌تر اوضاع علوم انسانی در ایران، گاه به طور اخص با تمرکز بر اوضاع علم جامعه‌شناسی مطرح شده است. این مواضع انتقادی را می‌توان به دو دسته‌ی اصلی تقسیم کرد: نخست، نقد از موضع بیرونی، فی‌المثل از یک موضع سیاست‌گذارانه و ناظر بر فقدان فایده‌مندی علوم انسانی و به طور خاص «جامعه‌شناسی»، برای نهادها و دستگاه‌های سیاست‌گذار و به طور کلی ناکارآمدی این

علوم در ایران ((شیخ‌زاده، ۱۳۹۶)، (زمانی مقدم، ۱۳۹۴)، (فاضلی، ۱۳۸۶)، (آزاد ارمکی، ۱۳۹۶: ۲۹-۳۵))؛ و دوم، نقد از یک موضع درونی، و از جانب خود «جامعه‌شناسان»، پیرامون مشکلات علم جامعه‌شناسی در ایران و دلایل پیدایی و راهکارهای رفع آن‌ها مطرح شده است. این مقاله بر همین خود انتقادی‌ها یعنی تحلیل خود جامعه‌شناسان ایرانی از وضعیت علم جامعه‌شناسی در ایران متمرکز است. این خودانتقادی‌ها بعضاً به صورت مدون مطرح شده‌اند از جمله در دو «کنفرانس مسائل علوم اجتماعی در ایران» (۱۳۸۵) و «کنفرانس علم بومی، علم جهانی؛ امکان یا امتناع» در پاسداشت حسین العطاس (۱۳۸۶)؛ و در مواردی هم توسط برخی جامعه‌شناسان در قالب برخی کتب ((کچویان، ۱۳۸۹) و (آزاد ارمکی، ۱۳۹۶)) و مقالات ((جمشیدیها، ۱۳۹۶) یا (خانیکی، ۱۳۸۹)) یا سخنرانی‌ها (سخنرانی‌های اساتید علوم اجتماعی در همایش «هشت دهه علوم اجتماعی در دانشگاه تهران» (۱۳۸۴)).

۲. اهداف و سؤالات پژوهش

در این خودانتقادی‌ها توصیفاتی از وضع علم جامعه‌شناسی در ایران، مسائل و موضوعات مبتلا به آن ارائه شده است، از بی‌کیفیتی مقالات و پایان‌نامه‌ها تا فقدان نقش مؤثر جامعه‌شناسان ایرانی در حل مسائل و آسیب‌های اجتماعی^۱. این مقاله تلاش می‌کند؛ دلایل و عوامل مورد اشاره جامعه‌شناسان ایرانی در این خودانتقادی‌ها را استخراج و دسته‌بندی کند. از این رو، سؤال اصلی مقاله عبارت است از: در خودانتقادی‌های جامعه‌شناسان ایرانی، چه عواملی به عنوان آسیب‌های علم جامعه‌شناسی در ایران مطرح شده است؟ همچنین سؤال دیگری که در این مقاله به دنبال جواب آن هستیم این است که چرا این مسائل به سمت بهبود و حل شدن نرفته است و برای حل این مسئله اولین کار چیست؟

پاسخ به این پرسش می‌تواند تصویر روشنی از آنچه درون اجتماع علمی جامعه‌شناسی و انتقاداتی که میان خود جامعه‌شناسان نسبت به عملکرد این علوم در ایران وجود دارد را در اختیار نهد.

۱. برای دیدن یکی از آخرین نمونه‌های اذعان و گلایه از عدم ایفای نقش مؤثر جامعه‌شناسان در حل مسائل کشور، بنگرید به: نامه اخیر مدیران دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به رئیس جمهور بابت عدم استفاده از دستاوردهای علوم اجتماعی در کرونا. <https://b2n.ir/60804>

۳. پیشینه پژوهش

هرچند پژوهش‌ها و افرادی که به انتقاد از جامعه‌شناسی در ایران پرداخته‌اند به وفور یافت می‌شود. به طوری که می‌شود گفت، تقریباً هر جامعه‌شناس ایرانی برای یک مرتبه هم که شده، به موضوع نقد جامعه‌شناسی پرداخته. پژوهش‌هایی که که از سمت جامعه‌شناسان به نقد و آسیب‌شناسی از علوم اجتماعی در ایران پرداخته باشند، زیاد است. برای مثال افسانه ادیسی با تحلیل مقالات و پژوهش‌های اجتماعی صورت گرفته در ایران به این نتیجه می‌رسد که کمتر جامعه‌شناسی در ایران یافت می‌شود که در فعالیت‌های علمی خود موضع نظری یا حداقل وابستگی خود به یک چارچوب نظری از میان‌گونه‌های موجود را تعیین نماید. مطالعه‌ی آن‌ها نشان می‌دهد که ۴۵ درصد از مقالات مجلات معتبر علوم اجتماعی ایران فاقد چارچوب نظری‌اند. او مشکل را در همین نبود چارچوب مشخص برای فعالیت‌های علمی می‌داند. (ادیسی، ۱۳۷۸: ۱۱۷) فرامرز رفیع‌پور نیز در کتاب «موانع رشد علمی ایران و راه‌حل‌های آن» به دنبال آسیب‌شناسی‌ای از اوضاع علم در ایران یا همان جامعه‌شناسی علم است. او معتقد است اجزای نهاد، علم‌استاد، دانشجو است و محتوای آموزشی نیز به محیط فرهنگی وابسته است. او معتقد است روحیه‌ی نقادی و پرسشگری در جامعه ما شکوفا نشده و دلیل آن را هم عواملی همچون استبداد و مذهب و... می‌داند. همچنین نداشتن یک برنامه‌ی مدون و متفکرانه برای اداره کشور را ذیل عامل سیاسی مطرح می‌کند. از طرفی نظام پرداخت‌ها براساس مدرک را از عوامل مدرک‌گرایی می‌داند. نبود ساخت فکری نزد اساتید و آموزش نظری و غیرکاربردی را هم از دیگر عوامل عدم پیرفت علم در ایران مطرح کرده‌است (رفیع‌پور، ۱۳۸۱). از این دست تحقیقات و پژوهش‌ها پیرامون مسائل علوم انسانی و به‌طور خاص علوم اجتماعی در ایران زیاد انجام شده است، اما موضوع این تحقیق، متفاوت با پژوهش‌هایی است که تا بدین لحظه انجام شده است. این پژوهش دقیقاً می‌خواهد با استفاده از نظرات خود جامعه‌شناسان، مسائل این علم را احصا کند و به دنبال راه حل باشد.

اساساً، موضوع نقد و فایده‌مندی علوم انسانی و به‌طور خاص، علوم اجتماعی و همچنین مسائل پیرامون این علوم، یکی از موضوعات مهم از منظر اندیشمندان این حوزه است که از بدو ورود این علوم و به‌طور خاص این رشته، مورد توجه بسیاری قرار گرفته است که در ادامه به بخشی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. اما متأسفانه تحقیقی که به‌صورت مدون این آسیب‌شناسی‌های

خودگفته را بررسی و نتیجه‌گیری کند به ندرت یافت می‌شود. یکی از محدود پژوهش‌هایی که به انتقادهای جامعه‌شناسان از جامعه‌شناسی ایرانی پرداخته پژوهش جلیل کریمی (۱۳۸۵) است. او پژوهشی را در راستای فهم مشکلات جامعه‌شناسی ایران از زبان خود جامعه‌شناسان انجام داده است. از میان اساتید جامعه‌شناسی ده نفر از صاحب‌نظران این رشته را انتخاب می‌کند، نظر آن‌ها را در مورد مسائل جامعه‌شناسی ایران جویا می‌شود. او نتایج پژوهش را این‌گونه بیان می‌کند که دو دسته عوامل بیرونی و درونی نهاد علم را بررسی کرده و مهم‌ترین مسئله درونی را عاملان و کنشگران حوزه جامعه‌شناسی و پس از آن روش آموزشی پوزیتیویستی، نبود و ضعف علم نهاد علم و... می‌داند. اینطور بیان می‌کند: «اگرچه نهاد علم و شیوه‌های آموزش از اهمیت بسیاری برخوردارند، اما به نظر ما مشکل اساسی، در زمینه عوامل درونی به کنشگران حوزه علم خصوصاً اساتید برمی‌گردد. دلیل اصلی این نظر در واقع نقش فعال و مؤثر استادان در درون نهاد علم است. در واقع آن‌ها با اندکی سخت‌کوشی و علاقه‌ی بیشتر می‌توانند حتی مدیران را به پذیرش ایده‌های خود وادارند. آنان به هر حال می‌توانند در رفع آشفتگی موجود کمک کنند» (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۹۲). همچنین در بین عوامل خارجی، بخش اصلی را عدم همخوانی جامعه‌شناسی با وضعیت ایران و بیش از همه وارداتی بودن و غیربومی بودن آن می‌داند. اینطور بیان می‌کند: «آنچه به ایران آورده شد، خاص جوامع دیگر بود که تا حد زیادی با ما فرق داشتند. اما نکته مهم‌تر به عدم کاربرد مناسب آن روش‌ها، علوم و فنون وارداتی مربوط است. ما نتوانسته‌ایم جامعه‌شناسی را امری خودی سازیم. ما یا خیلی به فلسفه نزدیک شده‌ایم که انتزاعیات آن مجال پرداختن به واقعیت را از میان برده و یا آنقدر وارد جزئیات شده‌ایم که چیزی به اسم جامعه را به کلی فراموش کرده‌ایم» (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۹۴). اما پس از گذشت سالیانی از نوشتن این پایان‌نامه خوب است بازبینی شود که آیا مسائل جامعه‌شناسی ثابت مانده و آیا تغییری در آن مسائل حاصل شده است یا خیر؟ همچنین در مصاحبه با توجه به این‌که فرد سؤال‌شونده در برابر سؤال مشخص قرار می‌گیرد، تفاوت دارد با اظهارات خودگفته و مقالات نوشته شده افراد. لذا به نظر کمبود این مسئله یعنی تحلیلی بر آسیب‌شناسی‌های خود جامعه‌شناسان نسبت به جامعه‌شناسی در ادبیات جامعه‌شناسی ایران حس می‌شود. لذا، در این مقاله سعی داریم نکات گذشته را تکمیل و نتایج کامل‌تر و جدیدی را ارائه کنیم. همچنین این مسئله را مورد ارزیابی قرار دهیم که راه برون رفت از این مسائل چیست و چرا جامعه‌شناسان ایرای تا بدین لحظه نتوانستند

این مسائل را حل نمایند. اما مهم‌تر از آن این است که ریشه‌ی مسائل علوم اجتماعی در ایران چیست و آیا با استفاده از نظریات و تجربه‌ی جامعه‌شناسان می‌توان راه‌حلی ابتدایی برای برون رفت از شرایط موجود بیان کرد؟

۴. چارچوب نظری

این پژوهش ذیل «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» قرار دارد که خود بخشی از «جامعه‌شناسی علم» است. جامعه‌شناسی علم تا مدت‌ها خود را به موازات «جامعه‌شناسی معرفت» دانسته، و به ویژه نزد مرتون، به طور اقلی دخالت امر اجتماعی در نهاد علم را پذیرفت. در حالی که جامعه‌شناسی معرفت، قائل به تعیین‌کنندگی شرایط اجتماعی در قلمروهای ایدئولوژی، دین و فلسفه بود (محسنی، ۱۳۷۲: ۱۹)، مرتون، با طرح مفهوم «اجتماع علمی»، وظیفه‌ی جامعه‌شناسی علم را به بررسی هنجارهای درون اجتماع علمی تقلیل داد. در این مقاله متأثر از ایده‌ی اجتماع علمی مرتون، تلاش می‌شود تا با شناسایی اجتماع علمی جامعه‌شناسان ایرانی، به بررسی جامعه‌شناختی خودانتقادی‌های آن‌ها پرداخته شود. بدین ترتیب و پس از بررسی مواضع انتقادی جامعه‌شناسان ایرانی نسبت به وضعیت خود این علم و مشکلاتش در ایران، هنجارهای خاص اجتماع علمی جامعه‌شناسی در ایران آشکار خواهد شد. سپس تلاش می‌شود تا توضیح داده شود که چرا تلاش عمده‌ای درون این اجتماع علمی برای برون رفت از وضع مشکل‌زایی که این علم در ایران در آن قرار گرفته صورت نمی‌گیرد. در اینجا از دیدگاه ترنر در کتاب «علم ناممکن» (ترنر، ۱۳۹۸) سود برده می‌شود که در بررسی مشابهی پیرامون وضع جامعه‌شناسی در آمریکا معتقد است که درگیر بودن جامعه‌شناسان اولیه‌ی آمریکا در اقدامات و برنامه‌های اصلاحی، دلیل موفقیت اجتماع علمی جامعه‌شناس در آمریکا بود (ترنر، ۱۳۹۸: ۱۹). او در گزارشی از روند پیشرفت جامعه‌شناسی در آمریکا می‌نویسد: «آغاز حرکت از جنبش‌های خیرخواهانه، سپس تلاش برای درک جهان اجتماعی و سرانجام تمایل به عقلانیت بخشی به جهان اجتماعی در قالب نظریه‌های علمی» (ترنر، ۱۳۹۸: ۳۱). لذا در این مقاله با استفاده از نظریات ترنر بررسی می‌کنیم چرا پس از گذشت سالیانی از ایرادات اندیشمندان علوم اجتماعی پیرامون جامعه‌شناسی ایرانی این مسئله به سمت بهبود پیش نرفته است، مسائل ثابت مانده و هر از چندگاهی همان مسائل ثابت از زبان‌ها و به طرق مختلف، مجدداً بیان

می‌شود. لذا می‌خواهیم با استفاده از نظریه ترنر که به صورت تجربی بر جامعه‌شناسی آمریکا تمرکز کرده است، ریشه‌ی مسائل جامعه‌شناسی ایران را احصا و برای آن راه‌حلی ارائه دهیم.

۵. روش تحقیق

روش این مقاله، تحلیل محتوای کیفی تلخیصی است. ایمان و نوشادی (۱۳۹۰) در تبیین روش تحلیل محتوای کیفی به نقل از شی‌یه^۱ و شانون^۲ رهیافت‌های موجود در مورد تحلیل محتوا را به سه دسته اصلی تقسیم می‌کنند: «تحلیل محتوای عرفی و قراردادی»، «تحلیل محتوای جهت‌دار» و «تحلیل محتوای تلخیصی یا تجمعی» که البته فرایند انجام هر سه مشابه است: ۱. تنظیم پرسش ۲. برگزیدن نمونه ۳. مشخص کردن رویکرد تحلیل ۴. طرح‌ریزی کردن فرایند رمزگذاری ۶. تعیین اعتبار و پایایی ۷. تحلیل نتایج (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۸) در این مقاله شیوه‌ی سوم یعنی تحلیل محتوای کیفی تلخیصی (تجمعی) استفاده شده است. این شیوه با شناسایی و کمی کردن مضامین مهم متن با هدف فهم محتوای آن‌ها در متن آغاز می‌شود. البته این کمی کردن، نه به منظور فهم معنای کلمات بلکه به منظور چرایی کاربرد آنهاست: «تحلیل کردن برای نمود یک کلمه یا مضمون ویژه در متن، نشانی از تحلیل محتوای واضح و مشخص است». با این حال، تحلیل کیفی تلخیصی، چیزی فراتر از شمارش است: «همان تحلیل محتوای پنهان و نهفته موجود در کلمات است. تحلیل محتوای پنهان به فرایند تفسیر محتوا مربوط می‌شود. در این نوع تحلیل، تمرکز روی کشف معانی اصولی و واژه یا مضامین آن است.» کاربرد اصلی این روش، تحلیل انواع مقالات موجود در مجلات علمی و کتب مرجع است (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۷).

توافقی در تعریف مفاهیم در روش تحلیل محتوا وجود ندارد، اما مفاهیم اصلی این روش عبارتند از: ۱- محتوای آشکار و پنهان: آن بخش از تحلیل که به توصیف بخش‌های مشاهده‌پذیر و جزئیات قابل مشاهده می‌پردازد، بخش آشکار محتوا است. در مقابل آن بخشی که مربوط به چگونگی درگیر شدن در تفسیر معانی و جنبه ارتباطی است، صورت پنهان محتواست. ۲- واحد تحلیل: در نوشته‌ها، واحد تحلیل به یک موضوع که قرار است مورد تحلیل واقع شود، می‌گویند.

1. Hsieh

2. Shannon

همچنین، بخش‌هایی که جدا رمزگذاری می‌شوند را می‌توان به منزله‌ی واحد تحلیل در نظر گرفت. ۳- واحد معنا: مجموعه‌ای از بخش‌هایی از متن که ارتباط معنایی داشته باشند و بتوان براساس این ارتباط آن‌ها را تقسیم‌بندی کرد. این تقسیم‌بندی را می‌توان واحد معنا یا رمزگذاری نامید. در این واحد معنا، باید بحث‌هایی را که قبل از رمزگذاری است رعایت کرد؛ مانند کوتاه کردن مطالب شامل ساده‌سازی، تلخیص و فشردگی. همین واحد معنا است که مبنای رمزگذاری است و همین رمزها هستند که ابزارهای تفکر و ابتکارند. ۴- مقوله‌سازی: «یک مقوله گروهی از مضامین است که در یک وجه اشتراک شریک‌اند. پاتن بیان می‌کند که مقوله‌ها دارای هماهنگی درونی و ناهمگونی بیرونی‌اند». همچنین مقولات باید جامع و مانع باشند. ۵- تم: به وسیله تم‌ها مضامین و معانی اساسی مقوله‌ها باهم ارتباط پیدا می‌کنند. «باکستر تم‌ها را رشته‌ای از معانی و مضامین می‌داند که حوزه به حوزه تکرار می‌شوند.» تم جواب پرسش چگونه است. (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۷)

در ادامه به بررسی آراء جامعه‌شناسان ایرانی و نیز راه‌حل‌های آن‌ها، برای برون رفت از مشکلات مبتلابه اجتماع علمی جامعه‌شناسی پرداخته می‌شود. بدیهی است بررسی آراء تمامی جامعه‌شناسان دشوار است، لذا اولاً، بیش از همه به نظرات مطرح شده در کنفرانس مسائل علوم اجتماعی و برای تکمیل آن به آراء انتقادی برخی از جامعه‌شناسان برجسته پرداخته شده است و بعضاً به برخی نظرات دیگر از اساتید دانشگاه‌های تهران. در ادامه نظرات مطرح شده از طرف اندیشمندان علوم اجتماعی در مورد مسائل علوم اجتماعی ایران را مقوله‌بندی می‌شود و ذیل هر مقوله مشروح نظرات آورده می‌شود. براساس روش تحلیل کیفی تلخیصی، هرکدام از این نکات به عنوان واحد معنایی شناخته می‌شود. در ادامه هر تعداد از این واحدهای معنایی که قابلیت جاگیری در یک زیر مقوله را داشتند در زیر مقولاتی تقسیم شدند که از همان واحدهای معنایی مشخص شده بودند (جداول ۱ و ۲)، سپس تمام آن‌ها بر اساس چارچوب نظری‌ای که پیش‌تر گفتیم دسته‌بندی شدند. یعنی به دو مقوله‌ی مسائل درونی نهاد علم و مسائل بیرونی نهاد علم (جداول ۳ و ۴)، در نهایت نیز با استفاده از نظرات ترنر به تبیین چرایی عدم حل این مشکلات پرداخته می‌شود. لذا در این بخش براساس نظرات مطرح شده از جانب اساتید علوم اجتماعی مقوله‌بندی‌ها و کدگذاری‌های انجام شده به تفکیک آورده شده تا بتوان از این طریق مسائل جامعه‌شناسی ایرانی را دسته‌بندی نمود و به چند دسته کلی از مسائل تبدیل کرد. در ادامه

اصلی‌ترین مسائلی که مورد اتفاق اکثر جامعه‌شناسان است، بیان می‌شود.

۶. یافته‌های پژوهش

۱-۶. عدم پرداخت به مسئله

می‌توان این‌طور گفت که هیچ مسئله‌ای همچون موضوع عدم پرداخت به مسئله در میان جامعه‌شناسان ایرانی به‌عنوان مسئله‌ی اصلی جامعه‌شناسی ایرانی مطرح نشده است. قریب به اتفاق جامعه‌شناسان به عدم پرداخت به مسئله توجه کرده و آن را مشکل اصلی جامعه‌شناسی در ایران می‌دانند. از همان ابتدای تأسیس این علم، این موضوع دغدغه‌ی مؤسسان بوده است. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد، اولین نهاد رسمی علوم اجتماعی در ایران است. احسان نراقی به‌عنوان مؤسس، نقش «عالم اجتماع» را اینگونه بیان می‌کند: «ارائه پیشنهادهای عملی است که دگرگونی اجتماعی را تسهیل نماید. بنابراین عالم اجتماع می‌باید بیش از مسائل نظری به مسائل علمی جامعه عنایت کند و ریشه این مسائل علمی را در تار و پود حیات جمعی جستجو کند» (نراقی، ۱۳۴۸: ۲۵). با این حال گذر زمان و قوام یافتن «اجتماع علمی» جامعه‌شناسی در ایران موجب شده تا جامعه‌شناسی از واقعیت‌های جامعه‌ی ایران فاصله‌گیرد تا آنجا که خود جامعه‌شناسان دست به خود انتقادی زده و در مقام اصلاح این رشته برآمدند.

همچنین شریعتی نیز مسئله را بازکردن پنجره‌ی بسته دانشگاه به سمت جامعه می‌داند و از ضرورت حضور در متن جامعه می‌گوید و نامش را جامعه‌شناسی بالینی می‌گذارد. تمام مشکل را در وارونگی علوم اجتماعی می‌داند. با اشاره به شکنندگی جامعه‌شناسی و اینکه مدام از اطراف مختلف مورد حمله قرار می‌گیرد، باز هم این مسئله را مهم نمی‌داند. البته قبول می‌کند که جامعه‌شناسی رشته مسئله‌سازی است. زیرا نظم جامعه را به پرسش می‌کشد. درنهایت مسئله‌ی اصلی را، در جامعه نبودن جامعه‌شناس می‌داند، می‌گوید: «به ما گفتند بهترین جامعه‌شناسان را در متن جامعه پیدا نمی‌کنید. بهترین جامعه‌شناسان در دانشگاه هستند.» وی معتقد است استادی که تمام وقت در دانشگاه است، چگونه می‌تواند در میدان پژوهش خود یعنی جامعه حضور داشته باشد؟ او با مقایسه جامعه‌شناسی با پزشکی می‌گوید؛ همان‌طور که در پزشکی دو سنت متفاوت کلینیکی و بالینی داریم و بالینی است که مسئله‌اش را پیشگیری می‌داند؛ معتقد

است جامعه‌شناسی هم باید با شناخت جامعه خود به پیشگیری و پیش‌بینی برسد و این راهی ندارد، جز به دل جامعه رفتن (شریعتی، ۱۳۸۵).

برخی مشکل جامعه‌شناسی را نبود توصیف می‌دانند و از تبیین‌گرایی انتقاد می‌کنند. آزاد ارمکی معتقد است جریان تبیین‌گرا قبل از مقدمات توصیفی ما را به انتهای علم یعنی ساحت تحلیل و داوری برده‌اند. اما مشکل اصلی را که سبب ضعف جامعه‌شناسان ایرانی شده‌است، بیگانگی با امر واقع می‌داند. او معتقد است فهم پدیده‌ی اجتماعی بدون تعلق داشتن به آن ممکن نیست. باید برای توصیف و تبیین پدیده آن را دوست داشت. او بنیان تحقیق را مسئله و دارای مسئله بودن می‌داند. اما مثال و بر را می‌زند که چون شیکاگو را دوست دارد، در مورد آن نظریه‌پردازی می‌کند. همچنین درباره‌ی چرایی این اتفاق در ایران اینطور بیان می‌کند: «در حالی که در جامعه‌شناسی ایران کمتر شاهد جهت و افرادی هستیم که دغدغه‌ی شهر تهران را داشته باشند. این بی‌تعلقی چرا پدید آمده‌است؟ به این دلیل که فکر می‌کنیم نباید به پدیده‌ی اجتماعی تعلق داشته باشیم مبادا که ارزشی باشد» (آزاد ارمکی تقی، ۱۳۹۶: ۲۹-۳۵).

از دیگر صاحب نظرانی که موضوع مسئله محوری را بسط می‌دهد، کچویان است. او این مسئله را نه صرفاً در استفاده از مسائل، بلکه امتداد آن را تا مبانی و پایه‌های علم پیگیری می‌کند. او در مصاحبه‌ای این موضوع را اینگونه طرح می‌کند: «وجه دیگری که درباره جامعه‌شناسی ایران به نظرم خیلی مهم است این است که اگر جامعه‌شناسی ایرانی می‌خواهد حرف متفاوت و ربط معناداری با جامعه ایران داشته باشد، باید از درون دغدغه‌ها و درگیری‌های مردم و مشخصاً مردم همین جامعه ظاهر شود. علم، به تعبیر گرامشی، روشنفکر ارگانیک می‌خواهد و این هیچ تناقضی با علمی بودن ندارد... در غرب و اصولاً در هر تمدنی که زنده و پویاست، علم غیرارگانیک یا بی‌ربط به حیات آن تمدن، معنی یا اساساً امکان ندارد. اما با مرگ تمدن‌ها یا توقف رشد و توسعه آن‌ها وقوع چنین وضعیتی شکل عادی و معمول پیدا می‌کند. در اخذ علم از تمدن‌های زنده توسط جوامع حاشیه‌ای نیز امکان چنین اتفاقی بسیار زیاد است. زیرا پیوند محسوسی بین علم و جامعه‌ای که علم را از جامعه یا تمدن غالب و زنده اخذ می‌کند، وجود ندارد و نتیجه‌ی غفلت از این حقیقت، داشتن دانشگاه و علمی است که ما اکنون خاصه در قلمروی اجتماعی با آن روبرو هستیم. مجموعه مفاهیم و نظریاتی بسیار جذاب و منطقی که ذهن‌ها را مشغول خود ساخته و اشباع می‌کند، اما بی‌ربط به واقع» (کچویان، ۱۳۹۲: ۶).

یکی از مسائل مهم که جامعه‌شناسی با آن روبرو است، پیچیدگی جامعه و افراد جامعه است، لذا با توجه به این پیچیدگی توجه به این جامعه نیز باید بیشتر باشد. به اذعان جامعه‌شناسان از ابتدا تا الان جوامع مدرن به سمت پیچیده شدن حرکت کرده‌اند و پیش می‌روند. به همین ترتیب اصلاح هم در این جوامع سخت‌تر و پیچیده‌تر خواهد بود. در این راستا غلامعباس توسلی نظرها را به مسئله‌ی پیچیدگی جامعه متوجه می‌کند. می‌گوید این جامعه‌ی پیچیده به آسانی راه‌حل پذیر نیست و کسانی که می‌خواهند راه‌حل بدهند، باید بدانند با چه جامعه‌ای طرف‌اند. از طرفی جامعه‌ی ایرانی پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و به اعتقاد توسلی این جامعه در دوره آتومی گذار از مکانیکی به ارگانیکی است. در نهایت به نقد دانشگاهیان می‌پردازد و می‌گوید «من فکر می‌کنم که دانشگاهیان، استادان و محققان گاهی صرف نظر از آنچه در جامعه می‌گذرد، دور خودشان حصاری می‌کشند و مسائل را در آن حصار بین خودشان رد و بدل و حل و فصل کرده و سعی دارند در فضای مجازی راه‌حلی ذهنی برای مسائل پیدا کنند» (توسلی، ۱۳۸۵: ۱۷).

اباذری اما از زاویه‌ی دیگری به این مسئله پرداخته است. او پرداختن به مسئله آن‌هم در لایه‌ی جامعه مدنی و عبور از نگاه اصلاحی از بالا از طریق دولت لنینیستی را مطرح می‌کند، در ضرورت پرداختن به مسئله شاهد مثال پوپر را می‌آورد که پوپر حل مسئله را مساوی با کل زندگی می‌داندست و کتابی را هم با همین عنوان نوشته است. این نشان از اهمیت پرداختن به مسئله دارد. اباذری با انتقاد از نگاهی که علم را چیزی می‌داند که معمولاً در غرب وجود دارد و ما باید برویم و آن را اخذ کنیم، می‌گوید: «حتی در برابر علم نیز باید مسئله خود را پیش نهیم و به میانجی آن از جهان چیزهایی بپرسیم» (اباذری، ۱۳۸۲). همچنین، خانیکی یکی از مسائل مهم جامعه‌شناسی ایران را این می‌داند که نقدها و بیان تنگناها و موانع در مقاطع مختلف تاریخی و اجتماعی در مسیر علوم اجتماعی مسئله محور مطرح می‌شود که فارغ از زمان، دائم در حال تکرار شدن هستند؛ حتی با واژگانی تکراری (خانیکی، ۱۳۸۹).

۲-۶. پوزیتیویست محوری

برخی معتقدند؛ کمی‌گرایی صرف، میان پژوهشگران اجتماعی معضل جدی برای جامعه‌شناسی ایران است. البته برخی معتقدند؛ حتی بسیاری اصلاً به همان پوزیتیویست هم پایبند نیستند. برای نمونه کریمی در مقاله‌ای با عنوان «جامعه‌شناسی کمی‌گرا» اینگونه بیان

می‌کند که دو دسته عوامل بیرون و درونی نهاد علم را بررسی کرده و مهم‌ترین مسئله‌ی درونی را عاملان و کنشگران حوزه جامعه‌شناسی و پس از آن روش آموزشی پوزیتیویستی، نبود و ضعف نهاد علم و... می‌داند. او اینطور بیان می‌کند: «اگرچه نهاد علم و شیوه‌های آموزش از اهمیت بسیاری برخوردارند، اما به نظر ما مشکل اساسی، در زمینه عوامل درونی به کنشگران حوزه علم خصوصاً اساتید برمی‌گردد. دلیل اصلی این نظر در واقع نقش فعال و موثر استادان در درون نهاد علم است. در واقع آن‌ها با اندکی سخت‌کوشی و علاقه‌ی بیشتر می‌توانند حتی مدیران را به پذیرش ایده‌های خود وادارند. آنان به هر حال می‌توانند در رفع آشفتگی موجود کمک کنند». همچنین در بین عوامل خارجی، بخش اصلی را عدم همخوانی جامعه‌شناسی با وضعیت ایران و بیش از همه وارداتی بودن و غیربومی بودن آن می‌داند و اینطور بیان می‌کند: «آنچه به ایران آورده شد، خاص جوامع دیگر بود که تا حد زیادی با ما فرق داشتند. اما نکته مهم‌تر به عدم کاربرد مناسب آن روش‌ها و علوم و فنون وارداتی مربوط است. ما نتوانسته‌ایم جامعه‌شناسی را امری خودی‌سازیم. ما یا خیلی به فلسفه نزدیک شده‌ایم که انتزاعیات آن مجال پرداختن به واقعیت را از میان برده و یا آنقدر وارد جزئیات شده‌ایم که چیزی به اسم جامعه را به کلی فراموش کرده‌ایم» (کریمی، ۱۳۸۵).

۳-۶. فقدان چارچوب ذهنی و نظری

مسئله‌ی مهم بعدی که بسیاری معتقدند یکی از معضلات جدی جامعه‌شناسی ایرانی است، موضوع نداشتن چارچوب ذهنی و نظری مشخص میان جامعه‌شناسان است. در بحث آسیب‌شناسی جامعه‌شناسی ایران، یوسف اباذری از طرفی در نقد مفهوم ضرورت یکپارچگی، معتقد به پلورالیزم طرح‌های تحقیقاتی است. می‌گوید هرکس دارای یک نظریه‌ای است و در یک چارچوب تحقیقاتی کار می‌کند. این نظریه که کسی بخواهد، همه‌ی افراد را ذیل یک نظریه گرد آورد و یکپارچه کند تصور اشتباهی است. بلکه آن چیزی که باید اتفاق بیافتد این است که هرکسی با توجه موضع فکری خود به دیگران حمله کند و چارچوب تحقیقاتی مشخص داشته باشد. در ادامه هم نقد اصلی خود را اینطور می‌گوید که در ایران کسی طرح تحقیقاتی ندارد و یک بار از پارسونز استفاده می‌کند و در کار دیگر از مارکس و... (اباذری، ۱۳۸۵).

کچویان و کریمی نیز بعد از نقد استفاده بیش از حد از روش‌های پوزیتیویستی می‌گویند،

اینکه جامعه‌شناسان و پژوهشگران از چارچوب‌های متناوب و هم‌زمان و حتی بدتر از آن بعضاً، متضاد که اصولاً از اساس با بنیادهای علم ناسازگار است، استفاده می‌کنند که متأسفانه در ایران رسم غالبی است که اینگونه تناقض‌ها جایی برای نقد و ارزیابی نمی‌گذارد. همچنین سودی هم به حال جامعه‌شناسی ندارد. البته آنان تأکید می‌کنند که غفلت از سایر رویکردهای روشی مثل تفهیمی، پدیدارشناسی و روش‌شناسی مردمی و... مشکلات بنیادی را برای جامعه‌شناسی بوجود آورده است. در نهایت هم ضرورت توجه به مطالعات بنیادی را یادآور می‌شوند و به انتقاد از اینکه آرشئو تحقیقات کاربردی، نفعی به حال بنیان جامعه‌شناسی ندارد، می‌پردازند. سرنوشت نامطلوب کشورهای غلبه با تحقیقات کاربردی بوده نیز این را تأیید می‌کنند (کچویان و کریمی، ۱۳۸۵).

کچویان و کریمی در تحقیقات خود، بعد از اینکه نقدهای اساسی و فراوانی را به رویکردهای پوزیتیویستی پژوهش‌ها در ایران مطرح می‌کنند، نتیجه‌ی مصاحبه با اساتید را اینطور بیان می‌کنند که «اساتید معتقد بودند که این نقدها به صورت رسمی و مکتوب وارد جامعه‌شناسی ما نشده است». البته آن‌ها در ادامه می‌گویند که این مسأله با عدم آگاهی صاحب نظران از وجود این نقدها نیست. اما نکته اینجا است که صرفاً نقدهای شفاهی و غیر مکتوب سبب عدم اشاعه‌ی این نقدها به صورت گسترده شده است و دلایلی از جمله ملاحظات اجتماعی، سیاسی و... برای آن می‌شمارند. آن‌ها که فرض اولیه‌شان این بوده که رویکرد غالب جامعه‌شناسی در ایران پوزیتیویستی است، بعد از ادامه تحقیقات‌شان می‌گویند که این رویکرد حتی پوزیتیویستی هم نیست؛ بلکه آشفتگی است. حتی فهم درستی از پوزیتیویست هم ندارند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که از کل طرح‌ها ۸۸ درصد آن‌ها، کاربردی و بقیه بنیادی بوده‌اند. آن‌ها معتقدند یکی از عواملی که سبب کاربردی شدن پژوهش‌ها شده است، این است که پیشنهاد دهندگان طرح‌ها، عوامل خارج از سازمان علم هستند، به همین دلیل نوعی فشار ناخواسته وارد شده. مهم‌ترین بحث آن‌ها این است که انواع شبه سنت‌ها را داریم ولی هیچ سنتی را در هیچ دانشگاهی نداریم که پیروانی داشته باشد (کچویان و کریمی، ۱۳۸۵).

چلبی نیز قائل به آنومی جامعه‌شناختی است. او در جریان غالب مطالعات نظری، نوعی آشفتگی نظری مشاهده می‌کند که به آن، نام آنومی جامعه‌شناختی می‌دهد و آن را بازتاب آنومی اجتماعی می‌داند. او مهم‌ترین مسائل جامعه‌شناسی را اینطور بیان می‌کند: «فلسفه‌گرایی و

کل‌گرایی، استفاده از مفاهیم بسیط و دارای بار عاطفی، بی‌انضباطی فکری و عدم توجه لازم به روش‌مندی، نبود مسائل بنیادی و کاربردی محوری، گسست نظریه و تجربه، توقف مزمن در سایه جامعه‌شناسان جهانی و یا برعکس دور زدن آنان» و راه‌حلی‌هایی را که برای این مسائل مطرح می‌کند عبارتند از: توجه به سنتزهای نظری، در نظر گرفتن نظریه‌های اجتماعی با منطق فازی، یعنی آنها نه یکسره دروغ‌اند و نه همیشه راست بلکه هرکدام تا حدودی و در حوزه‌ی زمانی و مکانی خاص صادق‌اند، پرهیز از دوگانه‌گرایی، پیوند نظریه با داده به این معنا که پیشرفت جامعه‌شناسی موکول به پیشرفت جامعه‌شناسی تجربی و تاریخی - تطبیقی است (چلبی، ۱۳۸۵).

۴-۶. زیست در جامعه و ارتباط با جامعه مدنی

اما در مورد این‌که چرا جامعه‌شناسی ایرانی نتوانسته وارد حل مسائل جامعه ایرانی بشود، یکی از مهم‌ترین پاسخ‌هایی که جامعه‌شناسان به آن داده‌اند این است که جامعه‌شناسان ایرانی در فضای جامعه ایرانی تنفس نمی‌کنند. یعنی ایشان نسبتی با فرهنگ و مسائل واقعی این جامعه ندارند. کچویان دو دسته از شرایط را برای تحقق تجربه‌ی وجودی، ضروری می‌داند که یکی حضور در اجتماع علمی خاص و دیگری زندگی در یک جامعه‌ی خاص است. او امکان فهم مسئله را اشتغال ذهنی و تا حدودی تجربه‌ی زیسته می‌داند، «بنابراین مشکل عدم پیدایی سرمشق غرب‌شناسانه در میان صاحب‌نظران ایرانی بایستی به فقدان پیوند وجودی با جهان خاص ایرانی باشد» که باید در فضای عینی و واقعی به اصول فلسفی و هستی‌شناختی رسید. البته مشکل این مورد هم مانعی ذهنی - نظری است که اساساً امکان هر سرمشقی را منتفی کرده است (کچویان، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

لذا، می‌توان این‌طور برداشت کرد که او مشکل را عدم تنفس و عدم زیست جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان ایرانی در فضای سنت، جامعه، تاریخ و فرهنگ ایرانی می‌داند. البته در جای دیگر نیز این‌طور می‌گوید: «برخلاف جاگیری در موقعیت‌های مادی که صرفاً از طریق حرکت ساده مکانی انجام می‌گیرد، دست‌یابی به موقعیت‌های اجتماعی زمان‌بر، پیچیده و دشوار است. چرا که تنها از طریق زندگی در آن موقعیت حاصل می‌شود. در واقع قرار گرفتن در موقعیت اجتماعی امری به غیر از زندگی در آن موقعیت اجتماعی و مشارکت در تعاملات، مناسک و شیوه زندگی مرتبط با آن نیست. از این طریق است که شخص با کسب فرهنگ و هویت اجتماعی ناشی از

تعلق به آن موقعیت به منظر درست برای فهم آن نیز دست می‌یابد» (کچویان، ۱۳۸۹: ۱۸۶) اباذری معتقد است «حل مسائل اجتماعی و سیاسی نیز در گرو طرح آن‌ها در پایین، در جامعه مدنی نزد مردم است نه در بالا در دولت و در جنگ بر سر تصاحب قدرت» در انتها نیز می‌گوید منظورش این است که به جای این فلسفه پردازی‌های بی نتیجه باید به مسائل ملموس پرداخت و می‌گوید اینکه تعریف از آزادی و عدالت چیست مهم نیست، آنچه مهم است این است که همین الان ذیل بحث عدالت و آزادی مبارزه‌ای وجود دارد (اباذری، ۱۳۸۲).

یکی از مسائل مهم دیگر در جامعه‌شناسی که برخی به آن معتقدند، بحث پرداخت همزمان به نظریه پردازی و پژوهش است. این دسته از صاحب‌نظران معتقدند هر نظریه‌ای باید از دل مسائل بیرون بیاید. یعنی اساساً نظریه، نمی‌تواند مفید واقع شود، مگر از درگیری با مسئله. برخی مشکل اصلی جامعه‌شناسی ایرانی را جدا بودن مبانی نظریات جامعه‌شناسی با فرهنگ جامعه ایرانی می‌دانند. برای نمونه پارسانیا در رابطه با ضرورت توأمان تئوری پردازی و عمل اینطور بیان می‌کند که اولاً باید تئوری، بدنبال اصلاح اجتماع باشد و همچنین از دل مسئله برآمده باشد نه از امور انتزاعی صرف و موهوم و ثانیاً «تئوری باید از سرمشق‌ها، اصول و مبانی فرهنگی جامعه‌ای الهام گیرد که به مسائل آن می‌پردازد». همچنین معتقد است اگر این پیوند بین نظریه و فرهنگ برقرار نشود، نه تنها اصلاح نمی‌کند، بلکه مشکلات جدید را هم به بار خواهد آورد (پارسانیا، ۱۳۸۶: ۱۱).

عبداللهی نیز «ضعف ارتباط مستقیم جامعه‌شناسی با جامعه مدنی» را که «به تقویت رابطه آن با دولت به عنوان متولی جامعه منجر گردیده است» و «تغییر و تحول علوم اجتماعی در ایران بیش از آنکه برخاسته از متن جامعه مدنی و واقعیت‌های زندگی امروزی ایران و جهان باشند، معلول شرایط سیاسی ایدئولوژیک رسمی حاکم بر جامعه ایران کرده است» از جمله آسیب‌شناسی‌های فعلی می‌داند (عبداللهی، ۱۳۷۰، ۲۲ و ۲۳).

۵-۶. قصور عاملان علوم اجتماعی

همچنین در بحث مشکلات نهادی جامعه‌شناسی، برخی بخش عمده‌ای از مشکلات را مربوط به عاملان و دست اندرکاران این رشته و ویژگی‌های آن‌ها می‌دانند. برای مثال آزادارمکی، برخی مشکلات جامعه‌شناسی را این‌طور بیان می‌کند: «بخش اصلی مشکل جامعه‌شناسی، همگانی

است و آن ضعف ساختاری جامعه‌شناسی است. همچنین تأثیرپذیری بسیار شدید از علوم تجربی، فیزیک، زیست‌شناسی، تعارض و عدم وجود مذهب، تمایل اندک جامعه‌شناسان به مطالعات بین رشته‌ای و...، از دیگر مسائلی است که برای جامعه‌شناسی ایجاد مشکل کرده‌اند. اما مشکل جامعه‌شناسی در ایران را در دو بخش ضعف‌های نهادی و ساختی جامعه‌شناسی می‌داند. در بخش نهادی به بحث‌هایی همچون: (۱) عدم وجود انجمن جامعه‌شناسی، (۲) عدم وجود سیستم مناسب در کنترل تألیفات؛ عدم تناسب استاد، تألیفات و مجله‌ها با نیازهای جامعه و... و ضعف‌های دیگری را ناشی از ساخت جامعه‌شناسی در ایران می‌داند، این مسائل عبارتند از: (۱) عدم تمایل به طرح آرا مستقل در جامعه‌شناسی، (۲) عدم ارتباط جامعه‌شناسی با تحولات ایران؛ (۳) ارتباط ناچیز جامعه‌شناسی با توسعه» (آزادارمکی، ۱۳۷۲: ۳۶).

یکی از مباحث مهم هر رشته‌ی علمی بحث خود انتقادی رشته است. بسیاری پیشرفت علم و رشته‌های علمی را به این خود انتقادی‌های درون رشته‌ای گره می‌زنند و نبود آن را موجب عدم رشد و بالندگی آن رشته می‌دانند. جامعه‌شناسی نیز از این امر مستثنی نیست. برخی جامعه‌شناسان دلیل عقب ماندگی جامعه‌شناسی را همین امر می‌دانند. برای نمونه آزادارمکی در میزگردی در همایش «مسائل علوم اجتماعی در ایران» می‌گوید اگر قرار است جامعه‌شناسی ایران به شکل‌گیری حوزه‌های فکری و پارادایمی دست پیدا کند، باید خودش را به طور بنیادی مورد نقادی قرار دهد و رابطه‌اش را با وضعیت‌ها یا زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی سیاسی تعیین کند. در ادامه می‌گوید؛ نمی‌شود که جامعه‌شناس ایرانی از مسائل اصلی جامعه مثل دموکراسی، دین، روشنفکری و... بی‌نظر باشد. همچنین این سؤال را می‌پرسد که اگر بخواهیم این کار را بکنیم، چه باید کرد؟ چه محتوا و منبع اساسی‌ای می‌خواهد؟ و مثال جامعه‌شناسی آمریکا را می‌زند که جامعه‌شناس آمریکایی فقط مثال از جامعه آمریکایی نمی‌زند بلکه اساساً، جامعه‌ی آمریکایی در جامعه‌شناسی آمریکایی است و اینطور می‌گوید که: «به نظر من محتوای جامعه‌شناسی ایران، تاریخ و فرهنگ ایرانی است. جامعه‌شناسان ایرانی تا فهم شفاهی از تاریخ ایران نداشته باشند و در مورد تحولات اجتماعی و جامعه‌ی ایرانی به شیوه‌ای جامعه‌شناسانه داوری نکنند، نمی‌توانند، کار نظری انجام دهند. بنابراین جامعه‌شناسان ایرانی باید مبانی نظری خاص خود را داشته باشند» (آزادارمکی تقی، ۱۳۸۵: ۳۷۷). در ادامه نیز می‌گوید، معتقدم به لحاظ روشی باید به محتوایی برگردیم که بتواند به جامعه‌شناسی جهت بدهد و در جامعه‌شناسی

جهان بتواند به تولید نگاه خاص جامعه‌شناسی ایرانی بینجامد. در نهایت هم از ضرورت جامعه‌شناسی توصیفی می‌گوید و راه رسیدن به این مهم را از گذرگاه جامعه‌شناسی توصیفی می‌داند. (آزاد ارمکی تقی، ۱۳۸۵: ۳۷۷)

در ادامه او با طرح چند مسئله، چرایی عدم فراگیری جامعه‌شناسی را مطرح می‌کند و می‌گوید به این دلایل است که تلاش‌های هر نسل در حد حیات خودشان باقی مانده و نتوانسته فراگیر بشود. او این دلایل را به شرح ذیل مطرح می‌کند: عدم وجود عناصر پیوند ساز از قبیل انجمن جامعه‌شناسی کارا و فراگیر، بروز شخصیت‌های کاریزما فرانسولی، ایجاد مثال‌واره تحقیقی و نظری، خاطره مشترک فرانسولی، و... (آزاد ارمکی تقی، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

یکی از مسائل دیگری که عده‌ای آن‌را مهم می‌دانند، بحث اجماع علمی عالمان یک حوزه است. لذا مشکل جامعه‌شناسی ایرانی را هم همین نبود اجماع بر سر مسائل و دغدغه‌ها می‌دانند. به نحوی که حتی شکل‌گیری یک پارادایم و پیشرفت آن را منوط به این اجماع می‌دانند. آزاد ارمکی معتقد است تلاش جامعه‌شناسان برای فهم جامعه‌ی ایرانی به نتیجه خاصی نرسیده است. دلیل آن‌هم نبود توافق میان جامعه‌شناسان بر سر دغدغه واحد است. نه تنها دغدغه واحد وجود ندارد، بلکه یک بلبشوی مفهومی هم دارد و همین سبب شده است که جامعه‌شناسان ایرانی از فضای «برنامه‌ریزی و مشاوره در سطح کلان دور می‌شوند» و صرفاً در فضای روشنفکری باقی می‌مانند. در حالی که جامعه‌شناسی در دیگر کشورها در حوزه برنامه‌ریزی و مشاوره هم ورود می‌کنند. برای مثال بلر نخست وزیر انگلیس از مشورت‌های گیدنز استفاده می‌کرد (آزاد ارمکی تقی، ۱۳۹۶: ۲۹-۳۵).

همچنین محمد عبدالحی نیز در میزگرد همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران به عوامل وجود ضعف در جامعه‌شناسی ایران می‌پردازد. یکی را ضعف همبستگی بین کنشگران فردی علوم اجتماعی می‌داند و دیگری، ضعف انسجام بین نهادهای علمی در حوزه‌ی علوم اجتماعی. یکی هم ضعف اجتماع علمی است. همچنین ضعف حوزه‌ی عمومی و نهادهای مدنی و از سوی دیگر هم بحث ماکسیمالیسم سیاسی و ایدئولوژیک را مطرح می‌کند که در زبان قدرت و ثروت خود را بروز می‌دهد. راه‌حل موضوع را هم عوض کردن استراتژی و حرکت به سمت انسجام می‌داند تا تفکیک (عبدالحی، ۱۳۸۵).

اباذری نیز با انتقاد از کتب درسی به ضرورت کار کردن در چارچوب اجتماعی جامعه‌شناسان

می‌پردازد. «مسئله من این است که در کتاب درسی فقط بر تعاریف تأکید کردند و ذهن دانشجویان را به چیزی که خود فلسفه علم جدید در مورد آن تردید دارد معطل کردند و بعد گفتند اینکه بر و مارکس کارکردی‌اند یا نیستند راه به جایی نمی‌برد. مسئله اساسی داشتن چارچوب تحقیقاتی است. یعنی اینکه من با بقیه از حیث نظری متفاوت هستم. حرف من این است علم بسیار مهم است. فلاسفه کوشش کردند و به نتایجی رسیده‌اند و دانشمندان علوم اجتماعی هم حدوداً با آن‌ها هم عقیده شده‌اند که ما باید در چارچوب تحقیقاتی که مورد اجماع دانشمندان علوم اجتماعی است کار کنیم» (اباذری، ۱۳۸۵).

علاوه بر این او از ضرورت نقادی علوم اجتماعی می‌گوید و معتقد است که هنوز نتوانستیم در حوزه علوم اجتماعی وارد جهان سه پوپر بشویم و آسیب‌شناسی‌اش از علوم اجتماعی و فضای حاکم بر آن این است که هر انتقادی را کینه‌توزی شخصی برداشت می‌کنند. او می‌گوید در جهان سوم، تصورشان از علم این است که دانشگاهی بزنند و آن را وارد کنند. اما چون اعتقادی به گفتگو ندارند، امکان فعلیت یافتن علم در جهان سوم را نمی‌دهند، به همین دلیل علم، همچون موجود گنگی است که چیزی می‌گوید اما قادر به سخن نیست. همچنین مسئله‌ی اساسی عقب ماندگی علوم اجتماعی را این دو مشکل می‌داند: الف- عده‌ای گمان می‌کنند که رشته‌های علوم انسانی مانند علوم طبیعی، درس هستند و این آسیب جدی فضای علوم انسانی آکادمیک ماست و شاهد مثال آن را هم پرفروش بودن کتاب‌های درسی دانشگاهی می‌داند. او دقیقاً همین مورد را پاشنه آشیل علوم اجتماعی و علت اصلی دوری از مسائل زندگی مردم می‌داند. ب- مسئله‌ی بعدی وجود نگاه تمرکزگرایی در دانشگاه‌ها است، اباذری معتقد است باید به سمت فضای تکثر تصمیم‌گیری برویم (اباذری، ۱۳۸۲).

اما نکته‌ی مهم دیگری که کچویان در رابطه با مشکلات این حوزه بیان می‌کند این است که: «آگاهی به تقابل ارزش‌های ضمنی نظریات این علوم و اثرات تخریبی آن بر ارزش‌های جامعه است. اما دلیل اینکه در میان اهل علم چنین اتفاقی نیفتاده است، این است که در فضای آکادمیک این حوزه‌ها، هویت ثانویه ما تبدیل به هویت اولیه ما شده است. یعنی هویت تئوریک ما که بناست هویت ثانویه و در ربط با هویت اولیه و اجتماعی ما باشد تبدیل می‌شود به هویت اولیه و در نتیجه ما اصلاً دچار مسئله نمی‌شویم... اما آنکه این فرآیند را با آگاهی متزاید به علم خود، بطور خودآگاه یا ناخودآگاه تا نقطه تبدیل هویتی دنبال می‌کند، در پایان کار دیگر اساساً

نمی‌تواند مشکل این علوم را درک کند و بلکه در مقام مدافع سفت و سخت این علوم، جامعه را دچار مشکل می‌بیند. این شخص دقیقاً با همین هویت ثانویه علمی خود با جهان مواجه می‌شود و اگر خوب این علوم را هضم و جذب کرده باشد که بتواند مسئله‌یابی کند، دچار مسئله‌ای نمی‌شود، مگر همان مسئله‌ای که غربی‌ها طرح و صورت‌بندی کرده‌اند. درک اینکه چگونه به این ترتیب و به واسطه تبعیت از علوم غربی و فلسفه‌های اجتماعی آن و فقدان فلسفه اجتماعی خاص جامعه ما، آکادمی ما در موضع تخریب و انهدام جامعه خود عمل می‌کند، کار چندان دشواری نیست» (اباذری، ۱۳۸۲: ۹).

خانیکسی نیز به طور مختصر به صورت تیتروار به بیان مشکلات جامعه‌شناسی ایرانی می‌پردازد. او در طرح بحثی مشکل جامعه‌شناسی ایران را عدم پرداخت به جزئیات می‌داند و پرداخت به کلیات را مشکل‌زا می‌داند. او معتقد است دلیل این اتفاق، سخت بودن و پرهزینه بودن پرداخت به جزئیات است. دلیل مهم دیگر را جابجایی قطب علمی از دانشگاه به سمت انجمن‌های علمی و نهادهای مشابه بلافاصله بعد از هر مشکل می‌داند. اما راه‌حل را به رسمیت شناختن لوازم بیرونی نظریه‌پردازی و آنچه که از بیرون بر جامعه‌شناسی اثر می‌گذارد، می‌داند. مثال آن را هم تفکر و عقلانیت انتقادی می‌داند که فراوان گفته می‌شود، جامعه‌ی ما از این جهت نقص دارد. همچنین وجود نهادها و ساختارهای گفتگویی را یک ضرورت می‌داند، و اوضاع ما را در یک شرایط پیش‌گفتگویی می‌داند در حالی که بسیار نیازمند گفتگو هستیم. در نهایت هم معتقد است، آزمون و خطای معرفتی و نظری باید به عنوان یک امر معمولی و طبیعی پذیرفته شود (خانیکسی، ۱۳۸۵).

۶-۶. غیربومی بودن

اما گروه دیگر از جامعه‌شناسان بحث نبود مسائل بومی را مطرح می‌کنند. آن‌ها ترجمه‌ای و غیربومی بودن مناقشات علوم اجتماعی را مسئله‌ی اصلی می‌دانند. ایشان معتقدند اگر مناقشات و مسائل بومی شوند و آنها تبدیل به تحقیق شوند، می‌تواند مشکل‌گشای جامعه‌شناسی ایرانی باشد. به نمایندگی از این نظرات، می‌توان به نظرات آزاد ارمکی اشاره کرد. او نبود مناقشات جدی و مهم را دلیل عدم موفقیت جامعه‌شناسی در ایران می‌داند. استدلال می‌کند که باید مناقشات، تبدیل به تحقیقات گسترده بشود. مناقشه به تنهایی نمی‌تواند، مشکلی را حل کند.

البته از مناقشات موجود هم انتقاد می‌کند به طور ضمنی آن‌ها را عاریتی، دستوری و ترجمه‌ای می‌داند. از طرفی اصلی‌ترین مسئله را هم حل نشدن مناقشات می‌داند. او می‌گوید: «فرض اصلی به لحاظ نظری این است که وجود مناقشات (عاریتی، ترجمه‌ای، دستوری، ناقص، و بلا تکلیف، خارج از حوزه جامعه‌شناسی و...) به تنهایی نمی‌تواند به تحول علم جامعه‌شناسی در ایران کمک کند. آنچه در این زمینه دارای اهمیت است، تأمل و فهم مناقشات و تبدیل شدن آن‌ها به دستور کار در اغلب طرح‌های تحقیق است که در نهایت می‌تواند سازنده شرایط دستیابی به سنت جدید جامعه‌شناسانه بشود... ماندگاری مناقشه‌ها رمز واماندگی ماست» (آزادارمکی، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

همچنین، برخی از جامعه‌شناسان نیز با استفاده از نظرات نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی به انتقاد از جامعه‌شناسی ایرانی پرداخته‌اند. برای مثال جمشیدیها (۱۳۹۶) با استفاده از نظرات آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به دسته‌بندی مشکلات علوم انسانی و به طور خاص علوم اجتماعی ایران می‌پردازد. او در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی مؤلفه‌های رویکرد انتقادی و آسیب‌شناسی فرهنگی به علوم انسانی اجتماعی؛ از دیدگاه رهبر انقلاب اسلامی» سه محور را از بیانات ایشان در مورد رویکرد انتقادی و آسیب‌شناسی فرهنگی علوم انسانی-اجتماعی استخراج می‌کند: ۱- جایگاه و منزلت علوم انسانی، ۲- مشکلات و وضع موجود علوم انسانی و ۳- ضرورت‌ها و راهبردهای کلیدی که ذیل بخش دوم یعنی مشکلات علوم انسانی-اجتماعی فعلی اهم مباحثی که مطرح می‌کند به شرح ذیل است: تفاوت طرح مسئله‌ی علوم انسانی غرب با ما، بومی نبودن علوم انسانی کنونی و در نتیجه عدم کارآمدی آن، تناظر ترجمه‌گرایی کنونی با تقلید و سلب ابتکار، نوآوری و خلاقیت در فرآیند ترجمه‌گرایی صرف کنونی (جمشیدیها، ۱۳۹۶).

پارسانیا عواملی را که سبب شده دیدگاه لیبرالیستی در ایران گسترش پیدا کند و به تعبیری، علم بومی نتواند کار خود را پیش ببرد برمی‌شمارد. از جمله‌ی این عوامل آن است که بعد از فوت امام خمینی (ره) و پایان جنگ که دو بازوی مهم مانع رشد لیبرالیسم از طریق خلاقیت در حرکت مذهبی بودند از بین رفت. عامل دیگر فروپاشی بلوک شرق بود. همچنین حمایت و همراهی اقتدار سیاسی غرب در ابعاد مختلف از جریاناتی که در چارچوب آن به صحنه عمل وارد می‌شود و در نهایت هم «عامل دیگری که بسط نظری دیدگاه مزبور را تقویت می‌کرد، مرجعیت علمی

دنیای غرب از یک سو و ساختار نظام آموزشی داخلی از دیگر سو است. نظام دانشگاهی از بدو تکوین خود بدون آن‌که نقشی خلاق ایفا کند، در حد مجرای ورود اندیشه‌های غربی باقی ماند». او معتقد است سیستم دانشگاهی همیشه بدون کمترین پرسشی از غرب پیروی کرده است (پارسانیا، ۱۳۸۶: ۸۴ و ۸۷)

۷-۶. فقدان استقلال و آزادی

استقلال نهاد علم از مواردی است که به کرات جامعه‌شناسان به آن اشاره کرده‌اند. این استقلال اعم از استقلال سیاسی و اقتصادی است. لهستانی زاده و مهدوی دو علت مرکزی عدم پیشرفت جامعه‌شناسی را این می‌دانند: اولاً ماهیت نظری رشته و دیگری نبود سرمایه مستقل از دولت‌ها. آن‌ها در کتاب جامعه‌شناسی در ایران اینطور بیان می‌کنند که «اکثر برنامه‌های درسی جامعه‌شناسی مانند دیگر رشته‌های علوم اجتماعی ماهیت نظری داشته و فاقد جنبه علمی هستند. ارتباط دانشجویان با دنیای واقعی یا حتی کار آزمایشگاهی تقریباً صفر است. علاقه به تحقیق عملی و میدانی بسیار محدود است» (لهستانی زاده و مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۲). همچنین در جای دیگر کتاب خود می‌نویسند: «در اثر نبود سرمایه مستقل اکثر محققان یا باید مستقیماً برای دولت تحقیق کنند، یا اینکه سرمایه تحقیق را از طریق دولت فراهم سازند که البته این حمایت‌های مالی بدون ایجاد محدودیت نیست» (چلبی، ۱۳۸۵: ۵۵).

توسلی عدم کارایی علوم اجتماعی در ایران را معلول نبود یک بستر سالم اجتماعی و نبود امکان طرح بحث‌های آزادانه مستقل از قدرت می‌داند او اینطور می‌گوید که: «جامعه‌شناسی ایران تا حد زیادی توانست در پنجاه سال گذشته در جهت کارهای تحقیقاتی پیش برود ولی دستاوردهای تحقیقاتی در عمل خیلی مفید واقع نشد و به نتیجه مطلوبی نرسید. از این رو تا یک بستر سالم اجتماعی نداشته باشیم و نتوانیم آزادانه و آگاهانه بحث‌های علوم اجتماعی را مستقل از منابع قدرت، مطرح و راه درستی را که صحیح تشخیص می‌دهیم انتخاب کنیم تا جامعه بتواند در مدتی معقول در شرایطی قرار بگیرد که مستقل و آزاد و با هویت شهروندی اعضا حرکت روبه پیشرفت خود را آغاز کند و ادامه دهد، نباید انتظار کارایی از علوم اجتماعی داشته باشیم» (توسلی، ۱۳۸۵: ۱۷).

جدول ۱. واحدهای معنا و کدهای مقوله مسائل درونی نهاد علم

کد	واحد معنا	واحد معنای فشرده شده
عدم پرداخت به مسئله	عدم تناسب میان اساتید و تالیفات با نیاز جامعه	نبود تناسب میان کارها و نیاز
	فلسفه پردازی به جای پرداختن به مسائل جامعه	فلسفه پردازی انتزاعی
	لزوم بودن بین مردم برای جامعه‌شناسی دور از جامعه بودن دانشگاهیان	
	نبود خاطره فرانسوی مشترک بدلیل پرداختن به مسئله‌ی واقعی	مردمی بودن
	ضرورت حضور در جامعه و بازکردن پنجره دانشگاه به سمت جامعه	نداشتن خاطره فرانسوی مشترک
	پیشرفت جامعه‌شناسی منوط به پیشرفت جامعه‌شناسی تجربی و تاریخی - تطبیقی	در جامعه بودن
پوزیتیویست محوری	تفاوت طرح مسئله علوم انسانی غرب با ما	نپرداختن به جامعه‌شناسی تجربی غربی بودن مسائل
	روش آموزشی پوزیتیویستی	آموزش پوزیتیویستی
	یکی کرن علوم طبیعی با انسانی و آموزش محور کردن علوم انسانی	آموزش محور کردن علوم اجتماعی
	ضرورت و تقدم جامعه‌شناسی توصیفی	لزوم و تقدم توصیف
	استفاده بیش از حد از پوزیتیویست	زیاد بودن پوزیتیویست
ققدان چارچوب ذهنی و نظری	نگاه از بالا به جامعه به دلیل رویکرد پوزیتیویستی	نگاه بالا به پایین
	آنومی در جامعه‌شناسی؛ استفاده همه کس از همه روش‌ها حتی بعضاً متناقض	آنومی جامعه‌شناسی
	نبود طرح تحقیقاتی مشخص برای فعالیت علمی لزوم پلورالیسم تحقیقاتی به شرط داشتن چارچوب مشخص برای هرکس	لزوم داشتن چارچوب مشخص
	نداشتن چارچوب مشخص برای فعالیت‌های علمی آنومی جامعه‌شناختی بدلیل آنومی در جامعه بی انضباطی فکری و عدم توجه به روش مندی	نبود چارچوب مشخص آنومی روشی
	پیوند وجودی با جهان خاص ایرانی	نبود روش مندی
زیست در جامعه ایرانی و ارتباط با جامعه مدنی	قرارگیری در موقعیت اجتماعی ایرانی با کسب هویت و فرهنگ اجتماعی ایرانی	پیوند عمیق با جامعه ایران
	حل مسئله در گرو ارائه راه‌حل به جامعه مدنی ایرانی	کسب هویت و فرهنگ ایرانی
	نظریه پردازی با توجه به جامعه	راه‌حل مورد توافق جامعه
		توجه توأمان به نظریه و عمل

فصلنامه علمی مطالعات آلگوی پدیدارشناسی اسلامی ایرانی	تبدیل شدن هویت اجتماعی عاملان علوم اجتماعی به هویت علمی	جابجایی هویتی عاملان و کنشگران علوم اجتماعی
	عدم وجود انجمن‌های تخصصی مانند انجمن جامعه‌شناسی	نبود انجمن‌های تخصصی
	عدم تمایل به طرح آرای مستقل	نبود استقلال رای
	عدم طرح خودانتقادی از جامعه‌شناسی	نبود خودانتقادی
	نبود اجماع علمی در حوزه‌های مختلف	نبود اجماع علمی
حضور داشتن در شرایط پیشاگفتگویی	شرایط پیشاگفتگویی	

جدول ۲. واحدهای معنا و کدهای مقوله‌ی مسائل بیرونی نهاد علم

کد	واحد معنای فشرده شده	واحد معنا
غیر بومی بودن	نبود مناقشات جدی نبود شناخت از جامعه تقلید رویکردها	نبود مناقشات جدی و ماندن در مناقشات عاریتی نداشتن فهم از تاریخ و فرهنگی ایرانی تقلید بدون رویکرد گزینشی
فقدان استقلال و آزادی	تأثیر زیاد قدرت و ثروت نبود آزادای طرح بحث	توجه زیاد به بحث ایدئولوژیک تحت تأثیر قدرت و ثروت نبود امکان طرح بحث آزاد و مستقل

جدول ۳. جدول تم، مقوله و زیر مقوله‌های مسائل درونی نهاد علم

تم	مسائل علوم اجتماعی ایران		
مقوله	مسائل درونی نهاد علم		
زیر مقوله	عدم پرداخت به مسئله	پوزیتیویست محوری	فقدان چارچوب ذهنی و نظری
رمز	بی مسئله بودن	کمی گرایی	آنومی ذهنی
			زیست در جامعه ایرانی
			زیست در جامعه ایرانی و ارتباط با جامعه مدنی

جدول ۴. جدول تم، مقوله و زیر مقوله‌های مسائل بیرونی نهاد علم

تم	مسائل علوم اجتماعی ایران	
مقوله	مسائل بیرونی نهاد علم	
زیر مقوله	غیر بومی بودن	فقدان استقلال و آزادی

بعد از سالیانی که از طرح این مباحث می‌گذرد این مناقشات همچنان باقی است. به تعبیر آزاد ار مکی که بالاتر به آن اشاره شد ماندگاری مناقشات و عدم حل آن‌ها اساس و اماندگی است. از بطن مباحث مطرح شده، بخشی از دلایلی که سد راهی برای حل این مناقشات شده را می‌توان اینگونه بیان نمود: الف) نبود اجماع بر سر مسائل و ضعف هستگی میان صاحب نظران و ب)

نمود فرهنگ و عدم درک اهمیت گفتگو. البته این‌ها مواردی فرعی است، با استفاده از نظر ترنر می‌توان به این نتیجه رسید که ریشه‌ی مشکلات جامعه‌شناسی ایرانی نه در این موارد که جای دیگری است. همان‌طور که برخی از جامعه‌شناسان ایرانی که در بالا نظراتشان را آوردیم، هم با نظر ترنر موافق هستند.

از این جهت، نظریه ترنر که پیش‌تر به آن اشاره شد می‌تواند به نتیجه‌گیری این پژوهش کمک کند. به دلایلی می‌توان جامعه‌شناسی ایران را شبیه جامعه‌شناسی آمریکا دانست. زیرا هر دو از مبدعان و مبدأ جامعه‌شناسی فعلی نبودند و نقش زیادی در شکل‌گیری این رشته نداشتند. بعد از تأسیس جامعه‌شناسی در اروپا، این رشته به صورت وارداتی وارد این کشورها شد. همچنین هر دو این کشورها سعی کردند؛ به صورت عمل‌گرایانه با این رشته برخورد کنند. البته طبیعی است که تفاوت‌های فراوانی بین مسائل جامعه‌شناسی در ایران و آمریکا وجود دارد.

اما همین شباهت‌ها و عام بودن نظریه ترنر می‌تواند به این سؤال که چرا مسائل جامعه‌شناسی ایران پیش، نرفته و مناقشات، بی‌نتیجه باقی مانده، کمک کنند. ترنر معتقد است جامعه‌شناسی در آمریکا از ابتدا به دنبال اصلاح جامعه بوده، یعنی از اساس مؤسسه‌ساز این رشته در آمریکا به این دلیل سراغ این رشته رفتند که می‌خواستند با آن اصلاح اجتماعی را رقم بزنند و مسائل و مشکلات جامعه را با آن حل کنند. اساساً معتقد است آن چیزی که توانست این افراد را که حتی رشته‌های آکادمیک بسیار مختلفی هم داشتند را دور هم جمع کند، بودن در دل مسائل اجتماعی و دغدغه‌ی حل این مسائل بوده است. از طرف دیگر هرکدام از بنیانگذاران جامعه‌شناسی آمریکا رویکرد خاص خود را در دنیای اندیشه‌ای بسط داده، در اصل این نظرات از پی مجموعه جنبش‌های اصلاحاتی پیوسته شکل گرفته بودند. یعنی ترنر معتقد است، نظریات بنیانگذاران از دل جنبش‌های اصلاحی در آمده است. همان‌طور که در بخش چارچوب نظری گفته شد، روند پیشرفت نظریات هم همین‌گونه بوده و آغازش از حرکت جنبش‌های خیرخواهانه بوده، یعنی قبل از هر چیز، جامعه‌شناس باید در دل آن جامعه زندگی کند، بعد دلسوز آن جامعه باشد و دست به اصلاح جامعه بزند و جنبش ایجاد کند در ادامه به دنبال تلاش برای درک جهان اجتماعی باشد و در نهایت هم برای عقلانیت بخشی به جهان اجتماعی در قالب نظریه‌های علمی تلاش کند. به نظر می‌رسد، نکته‌ای که ترنر به منظور توضیح جامعه‌شناسی آمریکا ارائه می‌دهد، همان مسئله‌ی اصلی جامعه‌شناسی ایران است. یعنی این مسائل که در بالا جامعه‌شناسان ایرانی در

خود انتقادی از جامعه‌شناسی در ایران به آن اشاره کردند، درست است، اما دلیل پیش رفتن و حل نشدن این مسائل در نکته‌ای که ترنر در مورد جامعه‌شناسی آمریکا بدان اشاره می‌کند، نهفته می‌باشد. یعنی جامعه‌شناسی ایران روند طبیعی که باید جامعه‌شناسی طی کند را نپیموده.

اولاً با مثال‌هایی که در بالا زده شد و بسیاری مثال‌های دیگر که جامعه‌شناسی ایران و جامعه‌شناسان ایرانی یا به آن اهمیت نمی‌دهند یا آن‌طور که باید به آن نمی‌پردازند، می‌توان فهمید اساساً، جامعه‌شناسی ایران دچار عدم زیست در جامعه ایرانی است. همچنین آن‌طور که مشهود است این جامعه‌شناسان از دل حرکت‌های اصلاحی بیرون نیامده‌اند و به تبع آن دنبال نظریه‌پردازی برای حل مسائل جامعه نیز نیستند. لذا به نظر می‌رسد تمامی آسیب‌شناسی‌های این صاحب‌نظران درست است. یعنی جامعه‌شناسی ایرانی از مسائل جامعه دور است، دچار آنومی نظری و پژوهشی است و بسیاری مسائل دیگر. اما به نظر می‌رسد، آن‌طور که ترنر می‌گوید تا جامعه‌شناسی ایران و جامعه‌شناسان ایرانی اول در جامعه ایرانی زیست نکنند و تنفس نکنند در ثانی به تبع آن زیست از مسائل آن آگاه نباشند و در ادامه این آگاهی دست به حرکت‌ها و جنبش‌های اصلاحی نزنند و در نهایت از دل این جنبش‌ها سعی در فهم و درک جهان اجتماعی نکنند و به‌واسطه این فهم دست به نظریه‌پردازی نزنند، مشکلات جامعه‌شناسی ایران حل نخواهد شد.

۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله به دنبال آن بود که مسائل جامعه‌شناسی ایران را از منظر خود جامعه‌شناسان ایرانی به روش تحلیل محتوای کیفی تلخیصی احصا کند. جامعه‌شناسی در ایران از ابتدا دغدغه‌ی حل مسائل جامعه را نداشته است. پس از گذشت چندین دهه از ورود این علم، اندیشمندان این حوزه از عدم تأثیرگذاری و عدم توجه سیاست‌گذار به دستاوردهای این رشته گلایه دارند. در برهه‌های مختلف و شرایط گوناگون خود جامعه‌شناسان به انتقاد از اوضاع این رشته در ایران پرداخته‌اند. در این مقاله به دنبال آن بودیم که اصلی‌ترین مسائل علوم اجتماعی ایران را از زبان خود جامعه‌شناسان ایرانی احصا کنیم. همچنین علت حل نشدن این مسائل و ثابت ماندن آن را بررسی کنیم. در بخش پیشینه تحقیق، به پژوهش کریمی (۱۳۸۵) اشاره کردیم که سعی نموده بود با استفاده از نظرات ده تن از اساتید جامعه‌شناسی به تحلیل مسائل جامعه‌شناسی ایران

بپردازد. در ادامه نیز با استفاده از نظریه‌ی اجتماع علمی مرتون به دنبال هنجارهای جامعه‌شناسی ایرانی با استفاده از نظرات خود جامعه‌شناسان بودیم. همچنین نظرات ترنر که به تحلیل نهادی از جامعه‌شناسی آمریکا پرداخته است را بیان نمودیم. سعی شد به نظرات مختلف در مورد مسائل جامعه‌شناسی در ایران را که اساتید این حوزه در همایش مسائل علوم اجتماعی ایران بیان کردند یا برخی دیگر نظرات که به صورت پراکنده در مورد مسائل جامعه‌شناسی مطرح شده بود، بررسی نماییم. از هر دسته نظرات، چه آن‌هایی که مسائل جامعه‌شناسی از منظر درون نهاد علم و چه آن‌هایی که از منظر بیرون نهاد علم بررسی کرده‌اند؛ پردازیم. بدیهی است که تمامی نظرات صاحب‌نظران در مقاله حاضر بررسی نشده است؛ اما تلاش شد به نمایندگی از جنبه‌های گوناگون که در حیطه مسائل جامعه‌شناسی مطرح است، نظرات برخی صاحب‌نظران آورده شود. در انتها با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی تلخیصی، به تحلیل محتوای این نظرات پرداختیم.

بین مسائل مطرح شده در این مقاله که از پژوهش‌هایی که در بالا آورده شد، جمع شده‌اند، بعضی مسائل تقریباً بین همگان مشترک است، یعنی تقریباً همه به این اذعان دارند که جامعه‌شناسی ایران از مسائل جامعه‌ی ایرانی، تاریخ، فرهنگ و مسائل اجتماعی جامعه فاصله دارد. اندیشمندان علوم اجتماعی ایرانی در این‌که، جامعه‌شناسی ایران از مسائل ایران فاصله دارد و دغدغه‌ی دانشگاهیان و علوم اجتماعی اساساً از مسائل عینی جامعه دور افتاده است، اتفاق نظر دارند. هرکدام به روش‌ها و گویش‌های مختلف، این موضوع را مطرح کرده‌اند. با این‌که تقریباً از زمان تأسیس این رشته و بعدتر این دغدغه وجود داشته، ولی بعد از این همه سال، باز هم این مسئله‌ی کلیدی حل نشده باقی مانده است. برای مثال تقریباً همان مسائلی در همایش «هشت دهه علوم اجتماعی در دانشگاه تهران» در سال ۱۳۹۴ مطرح می‌شود که در همایش «مسائل علوم اجتماعی در ایران» در سال ۱۳۸۵ مطرح شده. حتی مسائل مطرح شده در این دو همایش شبیه پژوهش‌های قبلی و بعدی خود است که سعی شد به اختصار در خلال این پژوهش به آن‌ها اشاره کنیم. مسائل بعدی که اجماع همگانی دارند یکی نبود چارچوب نظری-روشی و دیگری کمی‌گرایی و تفوق پوزیتیویسم است که اکثر اندیشمندان این حوزه به این دو مسئله اشاره می‌کنند. برخی دیگر بخشی از مشکل را از طرف خود جامعه‌شناسان و ویژگی‌های افراد این حوزه می‌دانند. برای مثال نپرداختن به نقد این علم را مطرح می‌کنند. بعضی نیز نبود استقلال

و آزادی را مسئله‌ی علوم اجتماعی ایران می‌دانند، البته تقریباً در تمامی مواردی که این مسئله را مطرح می‌کنند، دلیلی ارائه نمی‌دهند. بلکه بیشتر به صورت تجربه زیسته مطرح می‌شود. عده‌ای وابستگی به قدرت و ثروت را مسئله‌ی علوم اجتماعی می‌دانند. برخی دیگر، بومی نبودن علوم اجتماعی ایران و جدایی از فلسفه و تاریخ ایران را عامل بحران علوم اجتماعی می‌دانند.

همچنین با استفاده از نظر ترنر می‌توان این طور نتیجه گرفت، همانطور که بسیاری از جامعه‌شناسان به آن اذعان داشته‌اند، ریشه‌ی بخش عمده و جدی مشکلات و مسائل جامعه‌شناسی در ایران به این مسئله برمی‌گردد که این جامعه‌شناسان در جامعه، فرهنگ و هویت ایرانی نمی‌زیند. منظور از این زیست، یک زیستن جغرافیایی و زمانی صرف نیست بلکه در بطن جامعه، تاریخ و هویت آن بودن. به نحوی که نظریات در رفت و برگشت بین جامعه و اندیشه تکمیل و یا تولید شوند. جامعه‌شناسان ایرانی باید توجه داشته باشند جامعه دچار چه معضلات و مسائل اجتماعی است. در این فضا که این مسائل ایجاد شده تنفس کنند و برای حل آن ایده بدهند. حتی با توجه به نظریه ترنر می‌توان فراتر نیز رفت؛ یعنی همانطور که او می‌گوید، جامعه‌شناسان می‌توانند خود نیز، کنش‌گر این عرصه نیز باشند. یعنی جامعه‌شناسان ایرانی وارد جنبش‌های اجتماعی شوند و یا وارد حاکمیت و سیاست شوند. البته نه به منظور انتفاع از فضای سیاسی بلکه برای اصلاح جامعه.

در نهایت به طرح سؤالاتی می‌پردازیم که در خلال این مباحث ایجاد می‌شود و خوب است در آینده، پژوهش‌هایی برای پاسخ به این سؤالات انجام شود. مسئله این است، ایرانی که بیشترین تحولات را در ۵ دهه اخیر داشته و به نوعی در بطن خود بحران‌های دائمی داشته و هرکدام از این بحران‌ها برای تحول در علوم انسانی به طور عام و علوم اجتماعی به طور خاص کافی بوده. اما متأسفانه چرا جامعه‌شناسی هنوز در یک سری مسائل ابتدایی خودش باقی مانده است. از قضا بسیاری از این مسائل - اگر نگوئیم همه این مسائل - به خود جامعه‌شناسی و نهاد اداره آن مربوط است که بخش‌های مختلف آن از مدیریت تا برنامه‌ریزی، تا تربیت و آموزش دست خود جامعه‌شناسان بوده، اما باز هم حل نشده است.

برای مثال اگر مسائل یک دهه‌ی اخیر را بررسی کنیم که مردم و جامعه ایرانی با آن دست و پنجه نرم کردند و بعضی تلخ و بعضی دیگر شیرین بوده و هرکدام، جای کارهای تحقیقاتی فراوان داشته، ولی علوم اجتماعی ایران با آن‌ها بیگانه بوده و نتوانسته با استفاده از آن‌ها هم سنت

نظری خود را قوی سازد و هم به کمک جامعه‌ی خود بیاید. از مسئله ترور که گریبان‌گیر مردم، دانشمندان و سرداران این نظام بوده تا خیانت‌های کشورهای آمریکایی - اروپایی به ایران. از فراوانی بحران مدیریت تا برخی ناکارآمدی‌های ساختاری. از یاری‌گری‌های سیل و زلزله تا موفقیت و جامعه موفق بودن در کرونا. از مسائل فراوان اجتماعی مانند کودک کار و طلاق و فقر و فساد تا تشدید نابرابری‌های اجتماعی. همانطور که آزاد ارمکی (۱۳۸۵) می‌گوید حل نشدن مناقشات رمز و اماندگی علوم اجتماعی است. اما کریمی آسیب شناسی اش این است که می‌گوید: آن‌ها با اندکی سخت کوشی و علاقه بیشتر می‌توانند، نظر مدیران را جلب کنند. گویا علوم اجتماعی ایران قبل از اینکه بخواهد به مسائلیش پردازد باید به این سوال جواب دهد که آیا فهم دقیقی از چگونگی حل شدن مسائل دارد؟



منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۲). ظهور جامعه‌شناسی در ایران، تهران: کیهان فرهنگی.
۲. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۵). «جامعه‌شناسی و چالش‌های آن طی نسل‌های متعدد: گسست یا انباشتگی علمی؟»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، تهران، انجمن جامعه‌شناسی ایران: ۹۹-۱۱۷.
۳. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۶). جامعه‌شناسی و رنج‌هایش، تهران: تیسرا.
۴. ابادزی، یوسفعلی (۱۳۸۲). «حل مسئله»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۱.
۵. ابادزی، یوسفعلی (۱۳۸۵). «میزگرد ملاحظاتی پیرامون برنامه آموزش رشته جامعه‌شناسی»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۳۲۴-۳۶۲.
۶. ادریسی، افسانه (۱۳۷۸). «بررسی و تحلیل محتوای مقالات جامعه‌شناختی مجلات و فصل‌نامه‌های علوم اجتماعی ایران»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد تهران.
۷. افشار، جواد (۱۳۸۵). «جامعه‌شناسی به مثابه یک مسئله»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۳۷-۹۸.
۸. ایمان، محمد تقی و نوشادی، محمد رضا (۱۳۹۰). «تحلیل محتوای کیفی»، پژوهش، شماره ۲: ۱۵-۴۴.
۹. پارسانیا، حمید (۱۳۸۶). هفت موج اصلاحات، تهران: بوستان کتاب.
۱۰. پی‌ترنر، استیون و اچ. ترنر، جان‌اتان (۱۳۹۸). علم ناممکن تحلیلی نهادی از جامعه‌شناسی آمریکایی، سیدرضا مرزانی، تهران: ترجمان.
۱۱. توسلی، غلامعباس (۱۳۸۵). «درباره مسائل علوم اجتماعی»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۱۴-۲۰.
۱۲. جمشیدیها، غلامرضا (۱۳۹۶). «واکاوی مؤلفه‌های رویکرد انتقادی و آسیب‌شناسی فرهنگی به علوم انسانی اجتماعی؛ از دیدگاه رهبر انقلاب اسلامی»، معرفت فرهنگی اجتماعی، دوره؟ شماره ۲: صص ۳۱-۵۴.
۱۳. چلبی، مسعود (۱۳۸۵). «ارزیابی نظری موقعیت کنونی نظریه اجتماعی با تاکید بر ایران»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، ۳۶۸-۳۷۳.

۱۴. خانیکی، هادی (۱۳۸۹). «مسئله‌گریزی نظریه اجتماعی در ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره؟ شماره ۱: صص ۱۷۹-۲۰۰
۱۵. خانیکی، هادی (۱۳۸۵). «ارزیابی نظری موقعیت کنونی نظریه اجتماعی با تأکید بر ایران»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۳۶۸-۳۷۳.
۱۶. خانیکی، هادی (۱۳۸۶). «کندوکاوی در مسائل بنیادین دانشگاه»، آیین، دوره؟ شماره ۱۰. صص؟
۱۷. رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۱). موانع رشد علمی ایران و راه‌حل‌های آن، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۸. زمانی مقدم، مسعود (۱۳۹۴). «مسئله عدم استفاده مناسب از نخبگان علوم انسانی و اجتماعی»، انسان‌شناسی و فرهنگ، دوره؟ شماره؟ صص - <https://anthropologyand-culture.com>
۱۹. شریعتی، سارا (۱۳۸۵). «میزگرد ملاحظاتی پیرامون برنامه آموزش رشته جامعه‌شناسی»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۳۲۴-۳۶۲.
۲۰. شیخ زاده، حسین (۱۳۹۶). «ناکارآمدی علوم انسانی در ایران و راهکارهای برون رفت از آن؛ با تأکید بر علم سیاست»، دوفصلنامه علمی تخصصی مطالعات تحول در علوم انسانی، دوره؟ شماره هشتم، صص ۳۱-۴۷.
۲۱. عبداللهی، محمد (۱۳۷۰). «استاد صدیقی و جامعه‌شناسی در ایران»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، دوره؟ شماره ۱ و ۲، صص؟
۲۲. عبداللهی، محمد (۱۳۸۵). «روند تحول دیدگاه‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران در مقایسه با جهان»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۳۶۳-۳۶۷.
۲۳. فاضلی، محمد (۱۳۸۶). «ناکارآمدی جامعه‌شناسی در ایران»، رشد علوم اجتماعی، دوره؟ شماره ۳۷: صص ۲۱-۳۰.
۲۴. کچویان، حسین و کریمی، جلیل (۱۳۸۵). «پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران»، نامه علوم اجتماعی، دوره؟ شماره ۲۸: صص ۲۸-۵۴.
۲۵. کچویان، حسین (۱۳۸۹). تجدد شناسی و غرب شناسی حقیقت‌های متضاد، تهران:

امیرکبیر.

۲۶. کچویان، حسین (۱۳۹۲). «گفتاری در باب مختصات جامعه‌شناسی ایرانی»، کتاب ماه علوم اجتماعی، دوره؟ شماره ۶۳: صص ۴-۱۰.
۲۷. کریمی، جلیل (۱۳۸۵). «جامعه‌شناسی کمی‌گرا»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (تهران ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۱۶۰-۱۹۹.
۲۸. محسنی، منوچهر (۱۳۷۲). مبانی جامعه‌شناسی علم، تهران: کتابخانه طهوری.
۲۹. نراقی، احسان (۱۳۴۸). «هدف و روش تحقیقات اجتماعی در ایران»، نامه علوم اجتماعی، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دوره؟ شماره ۳، صص؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی